



چه کسی از جنبش مردمی می ترسد؟

امیر. ک

جنبش همه حاکمان و فرادستان را ترسانده است. این جنبش چگونه حرکت می کند؟ چه سازوکاری آن را سازمان می دهد؟ چگونه کار می کند؟ چیست که آن را به جلو می راند، تکه های آن را در زمان های معینی به هم متصل می کند و پیکره جمعی غول آسایی را شکل می دهد که با منطق و هوشی دیگرگونه از تصویر آشنا و مانوس مردم روزهای همیشگی پیشین عمل می کند. مردم در خیابان های اعتراض، چنان یکسر متفاوتند از مردم خیابان های مشغله و تسلیم، که بیگانه اند برای قدرت های ناظر و کنترل کننده ی همیشگی.

دیکتاتوری در همان خرداد و تیرماه از این بیگانه ی شورشی هراسان شد. فرمان ولی فقیه و گلوله ی سپاه و بسیج که سینه و گلوئی معترضان را هدف گرفت، نه اعمال قدرت دیکتاتوری علیه افراد معترض جامعه، که بروز ترس و هراس دیکتاتوری در برابر مردم متحدی بود که اکنون بیگانه می نمود. جناح کودتاچی تلاش کرد وضعیت را در نزد خود مفهوم کند. در نگاه آنها مردم خیابان ها توسط اصلاح طلبان سازمان یافته بودند تا پروژه انتقال قدرتی همچون تحولات اوکراین و گرجستان را در ایران پیاده کنند. پس کافی بود اتصال ستاد فرماندهی اصلاح طلبان را با جنبش قطع کرد. آنگاه جنبش متوقف می شد. حمله به کادرهای احزاب اصلاح طلب و روزنامه نگاران آنها و اعضای ستادهای آنها با وسعتی غیر منتظره آغاز شد. جنبش متوقف نشد. اتصالی سازمانی میان مردم و رفرمیست ها وجود نداشت. تحرک و پویایی جنبش ریشه در جایی دیگر داشت که نا شناخته بودنش هراس دیکتاتور را افزون می کرد.

اصلاح طلبان اما از شش دی ماه از جنبش هراسان شدند. پیش از آن گمان می کردند که اگر چه رابطه ای سازمانی میان آنها و مردم نیست (چرا که حزب مشارکت حزبی برای مشارکت مردم در سازمان دهی جامعه خود نبود. حزبی برای مشارکت الیتی معین در قدرت سیاسی و اقتصادی بود) اما به واسطه سالها تسلط و انحصار رسانه ای بر جمعیت شهرنشین (از رسانه های اصلاح طلب داخلی گرفته تا رسانه های فارسی برون مرزی) دارای هژمونی فکری و اخلاقی بر مردم هستند. این جنبش برای آنها موهبت بود. چرا که چون منجی رمزآلودی به کار نجات آنها در دعوی تصاحب پول و قدرت می آمد. عاشورا پرده های توهم را درید. مردم دیگرگونه بودند. حتی در لندن هم دلپره حس شد. فراخوان اعتصاب مراکز سبز خارج حتی یک اداره یا کارگاه ده نفره را به تعطیلی نکشانند. رسانه عمل نکرد. رسانه ها واقعیت را نمی سازند. اصلاح طلبان نمی دانند این جنبش چگونه عمل می کند و حرکت آن تابع چه منطقی است. جنبش از ششم دی ماه برای اصلاح طلبان نیز بیگانه است. آنها از جنبش مردم می ترسند. آنها اکنون از مردم می ترسند. چرا که نمی دانند آنها چه می خواهند، چگونه سازمان می یابند، به چه سمت و سویی پیش خواهند رفت.

حاکمان و فرادستان هراسان در جنب و جوشند. بگیر و ببند و اعدام و دار و درفش. رایزنی و جلسه و مصاحبه و کنفرانس مطبوعاتی. دیکتاتوری به خیابان ها یورش می آورد. اما قلعه های خود را در حال ریزش می بیند. نویسندگان و تحلیلگران اصلاح طلب هزاران مقاله در صدها سایت منتشر می کنند، اما صفحات شهر داستان دیگری را باز می گوید.

آنچه مشهود است این است که:

این مردم نمی نهراسند.



باز بهمن مردم



پشت سرم می گوید «ببینید چقدر ترسیدن» و تمام نقشه های شان نقش بر آب می شود مردم با نشان علامت پیروزی بار دیگر ۲۲ بهمن به هم یادآوری می کنند.

تا کسی :

رادپو روشن است آقای وزیر «تورم به ...درصد در این ماه کاهش یافت» راننده تف اش را از شیشه به پیرون پرت می کند. چند تا فحش نثار وزیر می کند و رادپو را خاموش می کند. بحث داغ می شود همه انگار خوشه سوم هستن! «آقا همه تهران خوشه سه شده» «نه آقا شهرستان هم اوضاع از همین قراره» «۶۰ میلیون نفر خوشه ۳» «خس و خاشاک ها شدن خوشه ۳»

« ۲۲ بهمن نشونش می دیم»

« آره شاید همون روز کارش تموم شد»

در و دیوارهای شهر است پر است از وعده های قرار! به بهانه جمع آوری اسکناس ها مخدوش پول های

صدر احکام سنگین برای فعالین سیاسی ، دانشجویی، کارگری و زنان ، زندان های بلند مدت و اعدام در روز های اخیر به امری عادی و روزمره برای حاکمان بدل شده است.

صدر و اجرای حکم اعدام دل هر انسان شرافتمندی را به درد می آورد.تباهی زندگی جوانانی که زندگی را برای همه می خواهند دل را خون می کند و اشک های مادرانی که هنوز فقدان عزیزانشان را باور نکرده اند ، انسان را از خود بیخود می کند.

براستی چه پیش آمده است؟

تشکیل دادگاه های مضحک و مستندات مضحک تر از آن نشان از باتلاقی دارد که دست های آغشته به خون در آن هویداست.اتهام ارتباط با گروه ها و احزاب مخالف نظام بیان کننده ی این واقعیت است که حاکمان توانایی روبرو شدن با مخالفین داخلی را ندارند . امروز این ترفند حاکمیت که مخالفان را به بهانه های واهی به جوخه های مرگ می فرستد دیگر اثری ندارد بلکه باعث توفانی شدن اعتراضات مردم می شود.

دست های خالی معترضان سلاح های نیروهای جهل و استبداد را در هم میشکند و بر آنها چیره می شود. کار از کار گذشته است و آنچه باید اتفاق می افتاد رخ داده است ؛ عزم جزم مردم را هیچ نیرویی مانند زندان و اتهام محاربه و اعدام نمی تواند متوقف کند.صدر احکام سنگین برای مردم و فعالین سیاسی نمی تواند مرهمی بر

مبارزه همان است. تنها معادله به هم خورده است. فقط آرایش سنگر را به هم زده ایم و دگرگونه گونی چیده ایم. اگر چه فاصله ی سنگر بندی ذهنمان تا سنگر بندی در خیابان هایمان سی و یک سال به طول انجامید اما این بار هیچ گرگی را در لباس بره به شبانی رخصت نخواهیم داد در پشت سنگرمان.

دگر بهمنی می سازیم از این بهمن دیگر. پس از سی و یک سال خیابان مال ما شده است. فردیت تپیا خورده مان کس می شود برای خودش دوباره در خیابان. افراد می شویم و بازفرا می گیریم فضاهای رپوده شده مان . فردا خیابان مال ماست. و فرداها بهمن ها. بازپس می گیریم بهمن مان را فردا.

این صدای مردمی است که تدارک می بینند. در دسته ها و جمع های کوچک و بزرگ. مردمی که عزم کرده اند سالگرد بهمن ۵۷ را به شیوه ای غیر دولتی برگزار کنند. سالگرد ۵۷؟ برای مردمی که جهت حضور اعتراضی خیابانی خود تدارک می بینند سالگرد چه معنایی دارد؟ آنها تاریخ را دوره نمی کنند. آنها دارند تاریخ خود را رقم می زنند.

پرسه در خیابان های شهر

تهدید، شکنجه، تجاوز و حالا ۲ نفر اعدامی و چندین حکم محاربه و جماعتی در انتظار اعدام.

تلویزیون در مقام رسانه تهدید رسانتش را به خوبی انجام می دهد «بکشید این مفسدین فی الارض را» نمازجمعه: «دستتان درد نکند کم است اما»

پنج پچه هایی می شنوی « تا قبل از ۲۲ بهمن چند نفر دیگر در مسیر انقلاب تا آزادی در ملاعام اعدام میشوند» چند هزار نفر را در سالگرد قیام آمل از آمل به تهران آوردند تا چون سال های گذشته آمادگی خود را برای سرکوب اعلام کنند.

«امام باج نداد من هم باج نمی دهم» کسی پرسید « آمل چی شد که امام باج نداد »

کروبی بت شکن وا داده در یک جمله هم رهبر و هم رئیس جمهور را به رسمیت می شناسد.

از ده روز قبل فیلترینگ شدید شده و سرعت به شدت پایین است اخبار می گوید انگار دکلی به جایی وسط دریا غرق شده!!!!!! و همه ایمیل ها را از کار انداخته!!!

روز به روز بر تعداد دستگیرشدگان فعالین زنان، دانشجویی نویسندگان و مترجمان افزوده می شود.

و باز سردار رادان بر صفحه تلویزیون ظاهر می شود...

صف آرای حکومت در برابر مردم علنی تر و وحشیانه تر از این ممکن نیست. اما در خیابان های شهر چه خبر است؟

هنوز چند روز مانده خیابان ها پرشده از نیروهای امنیتی لباس مشکی که رعب آورترین اند با آن اتوموبیل های بزرگ سیاه خیابان ها را بالا و پایین می روند. صدایی از

اگر مشروعیت داشتید نیازی به این ها نبود

بیانیه فعالین دانشجویی دانشگاه شیراز در اعتراض به اعدام مخالفین

شبحی سرتاسر ایران را فراگرفته است.شبحی که خواب از چشم دولتمردان یاغی ربوده است.شبحی که بر فراز سرهای آشفته حاکمان و کودتا چیان سنگینی می کند و آن چیزی جز نابودی ستمگران و گردنکشان نیست.مرگی که چوبه های دار را هم یارای مقابله با آن نیست.

جنازه های بر دار آویخته کابوس یزدلان و جلادان است ؛آنها نمردند زنده اند.زنده اند تا سرنوشت مضحک حاکمان جهل واستبداد را برای تاریخ روایت کنند.آنان سرافرازان تاریخند و این را حاکمان مفلوک نمی دانند .

مگر زندان کافی نبود؟کشتن معترضان در خیابان ها کافی نبود؟ مگر تباه کردن زندگی انسان ها کافی نبود؟

مگر تماشای کسی که در زیر چرخ های ماشین هایابان دست و پا می زد کافی نبود؟

اینک اعدام؟

چه پیش آمده است؟

آیا جز این این است که اگر در اوج مشروعیت بودید نیازی به این ها نبود؟

گزارشی از سرکوب

عصر روز عاشورا، ۶ دی‌ماه ماموران امنیتی با یورش به خانه‌ی امید منتظری، مادر او، مهین فهیمی و تنی چند از مهمانانشان را پس از تفتیش خانه و ضبط وسایل شخصی آن‌ها بازداشت کردند. امید منتظری فرزند زنده‌یاد رفیق حمید منتظری است که در جریان اعدام‌های گسترده‌ی مارکسیست‌ها در تابستان ۶۷ توسط جمهوری اسلامی کشته شد. مادر امید منتظری، مهین فهیمی پژوهشگر تاریخ است و در سال‌های سیاه دهه‌ی شصت، زندان‌های جمهوری اسلامی را تجربه کرده است. او از مادران صلح است. همچنین مهین فهیمی از بستگان نزدیک سهراب اعرابی، جوان نوزده ساله‌ای‌ست که پس از کودتا در جریان راهپیمایی مسالمت‌آمیز و همراه با سکوت مردم تهران در روز ۲۵ خرداد ۸۸ به ضرب گلوله دژخیمان رژیم کشته شد. خانم فهیمی دچار بیماری کلیوی است و به طور مرتب باید تحت نظر و مراقبت پزشک باشد.

امید منتظری دانشجوی حقوق، شاعر و روزنامه‌نگار چندی پیش در دادگاه نمایشی کودتاچیان حاضر و اعدام پدر در سه سالگی و تبعید عمویش پیش از تولد را از جمله اتهامات خود برشمرد. از دیگر اتهامات امید برخورداری از گرایشات مارکسیستی و همکاری با نشریه‌ی الکترونیکی سرپیچ ذکر شد. این نشریه تنها در شش شماره منتشر شد و در آن به موضوعاتی چون غزه، ورزش و سرمایه‌داری و انقلاب ایران پرداخته شده بود. طبق خبرهای رسیده امید به دلیل بازداشت مادرش در زندان و بیماری‌های او تحت فشار شدیدی قرار دارد.

زهره تنکابنی از دیگر اعضای مادران صلح و زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت که همسرش از جان باختگان قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ است، نیز در روزهای پس از عاشورای ۸۸ بازداشت شد. زهره تنکابنی مدت‌هاست از بیماری شدید قلبی رنج می‌برد و قرار بود روز پس از بازداشت مورد عمل جراحی قرار بگیرد.

اردوان تراکمه، فعال چپ‌گرا، دانشجوی کارگردانی سینما و منتقد فیلم و دوستان امید منتظری است که در خانه‌ی او بازداشت و تاکنون بدون اعلام اتهامش، در زندان به سر می‌برد. طی روزهای گذشته خواهر اردوان، بهار تراکمه نیز به دلایل نامشخصی بازداشت و پس از گذشت یک روز آزاد شد.

فروغ میرزایی، وکیل و روزبه کریمی، روزنامه‌نگار نیز از دیگر فعالان طیف چپ و بازداشتی‌های روزهای پس از عاشورای ۸۸ هستند که از وضعیت نگهداری آن‌ها و اتهامشان اطلاع دقیقی در دست نیست. مادران این زوج بارها با نوشتن نامه به مسئولان تقاضای ملاقات با فرزندانشان و اطلاع از سرنوشت آن‌ها را کرده‌اند، اما تاکنون پاسخی دریافت نکرده‌اند.

همچنین در نیمه شب ۱۴ بهمن ۵ تن از ماموران امنیتی با به صدا در آوردن زنگ همسایه‌ها به خانه مازیار سمیعی، دانش آموخته‌ی اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، از فعالان کمپین یکی میلیون امضاء و همکاران نشریه الکترونیکی سرپیچ پورش برده و اقدام به دستگیری او و ضبط کتاب‌ها و کامپیوترش نمودند. آن‌ها در برابر درخواست مادر مازیار مبنی بر روئیت حکم ادعا کردند که جاهای دیگری نیز باید بروند، بنابراین وقت ندارند تا حکم بازداشت مازیار را به خانواده او نشان دهند. مازیار پیش از این آبان‌ماه سال ۸۶ مقابل درب دانشکده علوم اجتماعی علامه طباطبایی، هنگامی که قصد ورود به دانشگاه محل تحصیل خود را داشت، بازداشت شده بود.

یاشار دارالشفاء از دیگر همکاران نشریه الکترونیکی سرپیچ است که طی روزهای اخیر همراه با مادرش توران کبیری و برادرش کاوه دارالشفاء در منزل خود بازداشت شد. اگرچه مادر و برادرش پس از گذشت یک روز آزاد شدند. اما همچنان از وضعیت یاشار دارالشفاء، دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران خبری در دست نیست. لازم به ذکر است ماموران امنیتی در شب‌های گذشته اقدام به دستگیری برخی دیگر از همکاران نشریه‌ی الکترونیکی سرپیچ نموده‌اند، اما آن‌ها در منزل حضور نداشتند.

به نظر می‌رسد این بازداشت‌های هدفمند در راستای پروژه‌ی برخورد با فعالان طیف چپ صورت گرفته است که چندی پیش روزنامه کیهان و سایت‌های کودتاچیان از آن تحت عنوان برخورد با محاریان مارکسیست خبر داده بودند. بایست اشاره کرد که تمامی این افراد در حوزه فرهنگ و اندیشه قلم می‌زنند و از دانشجویان و دانش آموخته‌گان برتر ایران محسوب می‌شوند.

خوانندگان عزیز خیابان

برای مدتی نسبتا طولانی به دلایلی پیش بینی نشده قادر به انتشار خیابان نبودیم.
با رفع مشکلات پیش آمده امیدواریم تا بتوانیم تداوم انتشار خیابان را حفظ کنیم.

با مهر

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر در مورد دستگیری علیرضا تقفی

بحران های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ی ما، بر اثر عملکردهای نادرست، نابسامانی، سوءاستفاده و روش های سرکوبگرانه، روز به روز تعمیق و گسترش بیشتری می یابند. ساکت کردن معترضان و آزادی خواهان از راه های خشونت بار، ارباع و دستگیری، محاکمه و صدور احکام سنگین و بی پایه ، گرچه به ظاهر بخش هایی را آرام می کند، اما از سوی دیگر شرایط جامعه را ملتهب تر می سازد.

درگیری جناح ها بر سر کسب قدرت سیاسی و منافع بیشتر اقتصادی، بار فشار را بر مردم محروم و آزادخواهان بیشتر کرده است و مانند همیشه کارگران، به ویژه کارگران کم درآمد و بیکار و بی تشکل بیشترین هزینه را می پردازند.

در مجموع ابتدایی ترین حقوق انسانی مردم ایران مرتبا

پیش به سوی تشکیل جبهه ائتلافی زنان چپ

زنانی دیگر

زنان ایران اینک بزرگداشت روز جهانی زن را در شرایط حساسی برگزار می‌کنند. تحولات اجتماعی ماه‌های اخیر، رشد و تعمیق جنبش آزادی‌خواهانه مردم از یک سو و کشتار، شکنجه، تجاوز و انواع برخورد‌های سرکوبگرانه رژیم از سوی دیگر، این روز را به نقطه عطفی در مبارزات زنان ایران بدل کرده است.

تجربه تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که زنان به رغم حضور گسترده در مبارزات اجتماعی همواره به حاشیه رانده شده و خواسته‌های آنان در نظر گرفته نشده است . اکنون نیز به رغم حضور فعال، چشمگیر و تعیین کننده زنان، فضای مردسالارانه حاکم بر جنبش نسبت به تبعیض جنسیتی ومطالبات زنان بی‌تفاوت است. از این رو ما به عنوان بخشی از جنبش زنان، در سالگرد روز جهانی زن، ضمن مرزبندی با هرگونه حرکت رفرمیستی در حفظ ساختار موجود و تاکید بر اینکه راهایی نهایی زنان در جامعه‌ای بدون سلطه وسرمایه متعقیق خواهد شد، خواسته‌های حداقلی خود را طرح کرده و از زنان ایران می‌خواهیم با هدف پیشبرد این مطالبات حداقلی اقدام به تشکیل جبهه‌ای ائتلافی نمایند. اعضای این جبهه ابتدا می‌توانند با تاکید و تبلیغ این مطالبات با هم همسو شده و

این بهمن

میلاد س

یک دم آنچه انقلاب است در این گزارش آمده است:
روزی آفتابی در پاییز ۵۷،
تظاهرکنندگان از جلوی بانک مرکزی رد می شدند. کارمندان اعتصابی که در درون بانک بودند، با شنیدن صدای تظاهرکنندگان به دم پنجره آمده و شعار دادند: بانک‌ها ملی باید گردند.
لحظه‌ای بعد جمیعت تظاهرکننده در شعارهایش خواستار ملی شدن بانک ها شد.

یک بانک مرکزی

برای میانمایگان بی خبر از تاریخ دنیا، همین دنیای کاپیتالیسم اروپا و آمریکای شمالی، این گزارش گواه ضرر و زیان انقلاب است. چگونه مردم عادی یک شهر، به همین سادگی، به خود اجازه می دهند که در همبستگی با کارکنان بانک مرکزی چنین خواسته ای را در روز روشن در میدان شهر جار زنند؟ پس از بارها بازخوانی انقلاب میانماییگی فارسی تا بدین جا عقب نشسته است. این میانماییگی زبان اندیشیدن در بهترین حالت سر در مهر ماری آنتوانت های گیوتین نشده ی ایرانی دارد، هر واژه‌ای برایش ملکه ای ست زیبا در سرزمین افسانه ها. با دوروبر خانه ی خود کاری ش نیست، در پی اجاره ی تکه ابری ست برای فرار از آفتاب. اما این دم، گوهر آن لحظه، صحنه ای ست تکراری، زیبایی آن به ایران تعلق ندارد، بلکه از بدو مدرنیته، از فرانسه و آمریکا تا مسکو این صحنه همانی ست که میانمایگان امروز آن را بد و نالازم می پندارند. دمی که همگان در میدان دربارہ ی بانک ها تصمیم می گیرند. مفهوم اساسی و از یادرفته ش همبستگی بی مقدمه میدان و کار برفراز آوار وام های مسکن و نقدینگی گم شده است. در این بی مقدمه بودن خشونتی نهفته که هراس در دل کلیدداران بانک ها می اندازد. در آنجایی که پهای افیون از شیر تازه ارزانتر است، بسیاری این گوهر را می‌هراسند. روراست، اما، افسانه ای که فرادستان و پیاده های ایرانی‌شان با آن لالایی می‌خوانند، اینست که تصمیم دربارہ‌ی بانک و اینگونه حرف ها آدم کارکشته می خواهد، نخبگان و صلاحیت، که این همه در دسترس همگان نیست. اصلحان و نخبگان بایستی جامعه را بگردانند. بر طبق روال عادی دنیا که در آن هنر نزد ایرانیان است و بس، این خواب هم در همین فلات تعبیر شد. به بانک مرکزی اینان بنگرید. سی سال

پایمال می شود. احکام اعدام و تهدید به اعدام های بیشتر، آن هم از سوی مسولان رده بالای اجرایی وقضایی، فضا را تیره وتار، اما جامعه را آستنن برخوردارهای سنگین دیگرکرده است.

در این اثنا، دستگیری های بی مورد و ناشی از گسترش سوءظن های امنیتی فزونی گرفته است. یکی از آخرین دستگیری ها، متوجه علیرضا تقفی عضو کانون مدافعان حقوق کارگر و کانون نویسندگان ایران شده است.

ما این دستگیری ها را بی پایه و بی استناد قانونی می دانیم. ما خواستار آزادی فوری وبی قید وشرط علیرضا تقفی و همه ی فعالان کارگری زندانی و سایر زندانیان و بازداشت شدگان هستیم و اعلام می کنیم که این گونه فشارها تنها سبب تعمیق نابسامانی ها و تیره و تارتر شدن فضای اجتماعی خواهد شد.

کانون مدافعان حقوق کارگر

۱۵ بهمن ۱۳۸۸

در مراحل بعدی قادر خواهند بود با همبستگی و همکاری اقدام به برنامه‌ریزی برای متعقیق شدن این خواست‌ها بکنند.

۱. جدایی دین از حکومت و استقرار جامعه‌ای دموکراتیک و عاری از هرگونه تبعیض و نابرابری جنسیتی، اقتصادی، مذهبی، قومی ، ملی و ...، که ضامن حقوق زنان به شرح زیر باشد:

الف : الغای قوانین زن ستیز در اجتماع، خانواده، تحصیل، ورزش و...

ب : به رسمیت شناختن حق زنان بر بدنشان ازجمله:الغای حجاب اجباری، تامین آزادی پوشش و آزادی سقط جنین
ج: مبارزه با باورها، فرهنگ و سنت‌های زن ستیز دررسانه‌ها، مراکز آموزشی، اجتماع، محل کار، خانواده و...
د: دستمزد مساوی برای زنان در مقابل کار برابر و ایجاد فرصت‌های شغلی یکسان با مردان
د . آزادی بیان، اندیشه، رسانه، تشکل، تجمع و تظاهرات
ه. آزادی کلیه زندانیان سیاسی و لغو اعدام، سنگسار، قصاص و هرنوع شکنجه

و. ریشه کن کردن فقر، فحشا، اعتیاد و...

ی. محاکمه آمرین و عاملین جنایات سه دهه گذشته و تامین حقوق و مطالبات بازماندگان جنایت ها

ز.

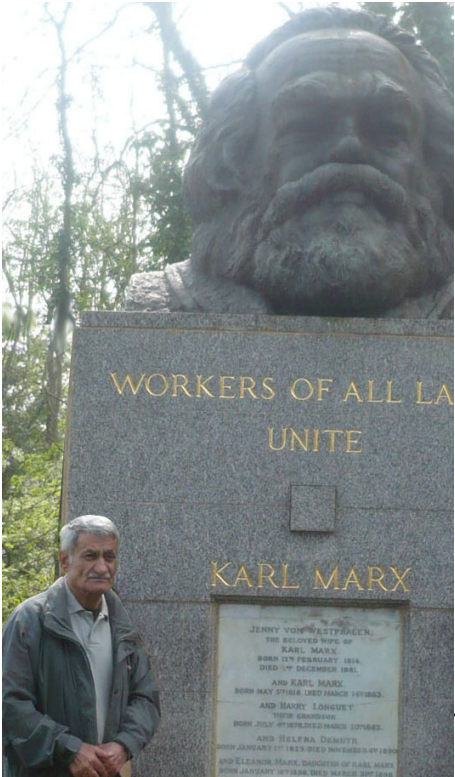
بهمن ۱۳۸۸

نخبه گان متولیان این بانک اند و دریغ از دانش گرداندن یک باجه.

دو همبستگی

انقلاب در حرکت دوم خویش با سی سال درنگ به ابداع شکل های نوین برای پیشروی می رسد. در مقام ابداع، آزادی یعنی ابتکار عمل. این شکل های نوین شکل های ربط اجتماعند که این رژیم از هم گسیخته می خواهد ش. اما برخی پیشاپیش و عجلوانه در پی بستن فصل ابداع در مسیر این حرکتند. اینان حرکت را با منطق سلبی توضیح می دهند. از آنچه که نیست به تعیین آنچه که هست می رسند و خاطرشان آسوده می گردد. برخی از غیبت «صف مستقل طبقه کارگر» به بی کنشی نظاره گر می رسند. بیانیه می دهند. برخی غیبت جبهه، راهبری و سامانه های آشنا و مانوس را ضعف می انگارند. برخی این غیبت ها را نمود طفیلی گری «طبقه متوسط» می دانند. باز، در الله اکبر، گروهی شعوری مذهبی را می جویند، که نیست، یا وفاداری مردم را به ایدئولوژی حکومتی، که پوسیده است. این نگرش ها با تفسیر و تاویل معنا درگیر مانده اند. بازنمایی ها را دسته بندی می کنند، و سمت و از مختصات این حرکت به لزوم بازتعریف مقوله های معرف دوران نمی رسند زیرا همه چیز در برابر تصویری که تحقق آن گویا با انتظار ابدی زیر سایه تکه ابری گره خورده باشد، رنگ می بازد. باید از این تصویرها گامی بیرون نهاد تا از حرکت مردمی آموخت.

یکم آنکه، تظاهرات موسمی در خیابان فرصتی ست برای بر هم زدن معرکه روابط قدرت موجود، برای تمرین خودسازمان یابی، برای ورزیده شدن در اعتماد متقابل، برای هماهنگ شدن و همبستگی با وجود حضور ساختارهای شناسایی امنیتی. این سازمان یابی های فرار و پراکنده، اشغال فضای عمومی، صفی واحد در یک آن واحد و همهنگام هزار کثرت خواسته ها ست و آن را نباید در چارچوب یک روایت تک خطی، یا با سنجه ها و کلیشه های غایت گرایانه درک کرد. دوم آنکه بستر مادی این حرکت افق تاریکی را پیش روی می نهد اگر ابتکار عمل مردمی مسیر نوینی برای کلیت جامعه بر نگزیند. پیش تر هم بدان پرداخته بودیم. خبری از طبقه متوسط نیست، ۷۰ درصد ساکنان تهران زیر هرگونه خط متوسط درآمدی می زی بند (این را محض خاطر جامعه شناسانی آورده ایم که رابطه مفهوم طبقه با مالکیت ابزار تولید پایه کارشان نیست). هنگامی که از مردم می گویم سخن از نیروی کار است. سوم آنکه، نباید ذره ای شگفت زده شد که بسیاری از انبوه حاضر در خیابان از رای دهندگان به احمدی نژاد



یدالله خسروشاهی درگذشت

یدالله خسرو شاهی، یکی از چهره های درخشان جنبش کارگری ایران و کمونیستی مصمم بود که در هفته ای که سپری گشت، بدرود حیات گفت. یدالله خسروشاهی در جریان مبارزات کارگران شرکت نفت و اعتصاب کارگران پالایشگاه تهران در سال ۱۳۵۳، یکی از چهره های برجسته و پیگیر اهداف و آرمان های طبقه کارگر ایران بود و پس از انقلاب مردمی بهمن ماه ۱۳۵۷ نیز، به عضویت در شورای سراسری کارکنان صنایع نفت برگزیده شد. اما با روی کار آمدن ضد انقلاب و سرکوب شوراهای کارگری و بر ملا شدن چهره کارگر ستیز رژیم سرمایه داری اسلامی، همه ی نهادهای کارگری از پایین و شورا‌های کارخانجات و صنایع یکی پس از دیگری تعطیل گردیدند و یدالله خسروشاهی نیز، چون بسیاری از هم‌زمانش، ناچار به عزیمت از ایران گردید و باقی عمر را در تبعید به سر برد. او در خارج از ایران نیز تمام تلاش خود را مصروف احیا و رشد و گسترش جنبش کارگری نیرومند در ایران نمود و در جهت هم بستگی با کارگران ایران و ایجاد اتحاد در درون جنبش کارگری تلاش بسیاری نمود.

بوده اند و اینان بیشتر هم خواهند شد. احمدی نژاد با گفتمان انتقاد از همه گذشته جمهوری اسلامی به جمع آوری رای پرداخت. شکمی نیست که حضور سمج مردم برای بر هم ریختن نظم تلویزیونی وزارت اطلاعات، نه تنها بخش حاکم اشرافیت را، بلکه جناح رقیب آن را تا لندن دل نگران کند. پس، رابطه سازمان یابی و تظاهرات مردمی در خیابان را، دست کم در این برهه، باید همچون گسترش از طریق تداوم در بر هم زدن بی نظمی حاکم فهمید. گسترش، که نویسنده این سطور در جای دیگری بدان پرداخته است، را باید تحت اللفظی فهمید. سخن نه از ارتقا و اعتلاست و نه پرش از ترازوی به ترازوی دیگر. آن دست کمی که در منطق این حرکت و برای به انجام رساندن آن قابل اتکاست گسترش لایه ها ست؛ از تایی به تایی دیگر سریدن، از خیابان به محل کار از محل کار به محله، از شهری به شهری، از نارضایی به مطالبات و برعکس. این سیالیت و گسترش به مثابه شکل مبارزه در این دوران، ناشی از مختصات مادی جامعه ای ست که در آن زندگی می کنیم، سیالیت آن ریشه در شیوه تولید و رابطه لرزان، شکننده مردم و روابط تولیدی از سویی و تفوق مطلق پول و سرمایه مالی از سوی دیگر دارد. این نه نقطه ضعفی ست و نه نقطه قوت. این مادیت شرایطی ست که مداخله جویی خلاقانه، آرمان گرا و واقع بین را مشروط می کند. نتیجه؟ گسترش گام به گام جامعه خودگردان برای بازه های زمانی درازتر در پناه تظاهرات خیابانی. برپایی مادی نظام های فکری ای دور از دیدرس دوربین های ترافیک و مدیریت امنیتی افکار و آرا. خیابان را باید چند ساعت بیشتر قرق کرد.

خیابان و میدان در کردستان و آذربایجان را از آن خود کرد. در یک کلام کوچک تر شدن، حقیرتر شدن پیش رونده حلقه حاکمان درون و بیرون این حکومت، و از سوی دیگر بزرگ تر شدن جامعه ای که دیگر نمی خواهد حقیر بماند. جریان های کوچک و نا هم پیوسته در تطویل زمانی حضور می توانند همدیگر را بازیابند، در درجه نخست برای دفاع و مقابله و باز در درجه نخست برای استقرار معنای مردم آزاده که تن به نظمی بیگانه با مفهوم تعیین سرنوشت به دست خویش نمی دهند. این سیر و این حرکت آشکارا انقلابی ست، گامی دیگر در فرآیند زیر و رو کردن رابطه دولت و مردم است، همانی که آغازش در ۱۳۵۷ با شوریدن علیه مناسبات دستگاه شاهی و مردم به مثابه رابطه زبردست و سایه خدا رقم خورد. خود این گسترش و امکان تحقق سیاست مردمی در فضای عمومی آزاد شده، خود تبیین عملی مطالبه اصلی این حرکت است. در چنین فضای بیداری عمومی، ایدئولوژی ها از پا می

افتند و فرصت برای درک کیستی دسته جمعی مان فراهم می شود. کیستی ای که از عادت های مصنوعی این سی سال، فضای گدده و مراسم دعا خوانی، درگذشته است. حقیقت این جاست. ناگهان می فهمیم که چقدر آن فضا بیخود، نمایشی و برای سرگرم کردن بود. تورم گفتمان های کم ربط با واقعیت زندگی مردم، خود محصول جامعه رانتی یر است، بخشی از تورم رکودی ایران معاصر است. بسیاری در این روزها یکه خورده اند، وحدانیت به ظاهر منسجم بسیاری از این گفتمان ها بی ریخت شده است، بیشترشان کلیشه هایی سطحی و ناکارا از آب درآمدند، حاشیه امن منفعت جویی برای گروهی و تذهیب خود دل تسلایی دادن برای دسته ای دیگر. تاکید بر جای خالی برجای مانده در پی آب شدن این گفتمان ها و خرده فرهنگ ها، کار ماست چرا که جای مشخص تبیین خواسته های واقعی اجتماع همین فرصت و مکان، همین بازه فرار اما واقعی و ملموس است. در همین جا فضای سیاست ورزی مردمان، به معنای مدرن و مترقی آن، پا می گیرد. پایدار کردن چنین فضاهایی در هر جای ممکن و در هر شهر ممکن، در هر لحظه ممکن، دستور کار کثرت کمونیست هایی ست که به جای فرمالیسم، همپای تطور سیاست مردم به پیش می روند.

خواهند گفت که اما بدون نمایندگی، هماهنگی، راهبری و سازمان یافتگی سراسری، این اعتراض و این خشم می تواند خطرناک باشد. چهار مفهوم نمایندگی، راهبری، هماهنگی و سازمان یافتگی هم معنا نیستند. در واقع عامل فعال هماهنگی و راهبری نیست. عامل فعال یک مفهوم زمان مند، یعنی فرصت برای تبیین افق روشن خودسازمان یابی مردم است. برای فراهم آوردن این فرصت پیش از آنکه به بیابیه و هماهنگ گران امر کلی نیازی باشد، به عدم تزلزل نیاز است. گرته برداری از بدفهمیده هایی در باب مبارزه مسالمت آمیز یا مسلح، کلیشه هایی اند که قاطعیت کنشگر را کند و ناکارا می کنند. فرصت ها، دست کم در این برهه، در سپهر عمومی، در خیابان و میدان و مسیر، شکل می گیرند. این حرکت وحدت کلمه نیست، همدستی ست. هماهنگ گران، هزاران گنمان حاضر در میدان و خیابانی مشخص اند که همدستی را ممکن می کنند. پیش تر گفته بودم که «حضور سازمان یافته‌ی مردم بدون پسوندها و القاب ایدئولوژیک سد راه تعرض دستگاه دولت سرمایه به جان و حریم، و در این دوره حتی تن افراد است. این سازمان های نیروی کار، امکان گسترش آنان در میان فقیران، راه برونرفت از بحران برای همه جامعه است.» (خیابان، ۳ مرداد). این گفته نیازمند تدقیق دوباره است. سازمان یابی به معنای سامانه های کلاسیک نیست. از همه مهم تر، هویت سازی نیست. درک کیستی در همان همبستگی و همیاری برای نظم بخشیدن به آن میدان رخ می دهد، آگاهی آنجا نضج می گیرد و سازمان یابی برای سراسری شدن مشروط به نوع و شکل موانعی ست که بر سر راهش نهاده اند.

سراسری شدن امر قطعی نیست، اما دست کم قاطعیت و کنشگری بی تزلزل در لحظه را می طلبد. گسترش فعلی مبارزات دست کم یک راهبر درخور دارد: مقاومت مرگبار دستگاه حکومتی در برابر تعرض مردمی برای بازپس گیری فضای عمومی.

راه پس روشن است. حاکمان آنانند که در ملا عام هرکاری که دل شان بخواهد می کنند. منع دلخواهی بودن قدرت موجود، از گذر بازپس گرفتن ملا عام توسط مردم امکان پذیر است.

سه

رد تئوری بقا

جنبش کنونی اما هنوز جنبشی بی سر است و اگر رمانتیک و شیفته فالان ادیب میانه قرن بیستم که بی سری را می ستود، نباشیم، این بی سری نه امری ست پاینده و نه نشان از قدرت جنبش دارد، این بی سری نشان پیکری ست در کمین فرصت تا سری نامانوس ابداع کند. این پیکر به آیینه ای تمام قد برای بازتاب انسجام خیالی اندامش

درباره اهمیت تاریخی سیاهکل

یا « کاشفان فروتن شوکران» پیامشان چه بود؟

پریسا نصرآبادی

از سیاهکل که سخن می گوئیم، باید یادمان باشد که این واقعه ای است، که تاریخ در برابر آن، در برابر آفرینندگان آن، کلاه از سر برداشته است...این رخداد، که چونا نقطه عطفی بر پیشانی سال های تاریک و کدر دهه چهل

شمسی، یعنی تمام سال های پس از کودتای سیاه ۲۸

مرداد، می درخشد، همواره یادآور درس دریدن پرده

تردید، برای نسل های جوانی است که از پس سال ۴۹

زاده شده اند. مساله چه بود؟ مبارزه مسلحانه هم استراتژی

هم تاکتیک؟ یا فقط تاکتیک؟ یا تقدم سازماندهی شهر بر

جنگل؟ یا ایجاد تحرک از طریق جنگل تا آماده سازی

شهر ها؟ حق با گروه احمد زاده بود یا اشرف؟ صفایی

فراهانی کجای این تاریخ پر شکوه ایستاده است؟ خطاهای



نیازی ندارد، سرهای آیینه ای از این جنس، دیده ایم قاتل پیکر بوده اند. آنچه جنبش سخت بدان نیازمند است ابداع میدان های نوین و مسیرهای تازه است. سر این حرکت در میدان، در محل کار و زندگی، در اعتصاب و در تجمع های مردمی، در کمیته محل و شورای کارخانه یا بیمارستان یا دانشگاه شکل می گیرد. این سر حرکت است و تشکل پرگار اندیشیدن دسته جمعی برای اقدام های مشخص. برای چنین حرکتی، گذشته، لحظه شلیک به سوی کامران نجات الهی و یا لحظه آزادی تلویزیون در بیست و دو بهمن، خاطره نیستند، لخت کوتاهتر از هر شفقی، تکیه گاهند، فشرده خواست آزاده زیستن شهری اند در فکر عدالت اجتماعی و به دست گیری کار خویش. پاس داشتن ۵۷ یعنی پاس داشتن آن برهه هایی که ایرانی با رعیت بودن و سرخوردگی، این تصویر ابدی که پیرسیرتان دل نگران می پراکنند، بیگانه می شود. این تصویر را درخور تلاشش برای راهایی نمی یابد. مهم درک بازه ای ست که لحظه ی تعرض می گشاید، بازه ای که به بلندای ساعت ها، روزها و شاید ماه هایی ست که یک میدان در دست مردم می ماند، پس از دهه ها مبارزه مردم آموخته اند که «برای اینکه باقی بمانیم مجبوریم تعرض کنیم». ما از شورش جوانانی شریف در ۱۹ بهمن ۴۹، که تور ترس را گسیخته و رابطه را پاس داشتند، تا بیست و دو بهمن و خرداد شصت فرصت آموختن داشتیم. دیگر شراره هایی در دل شب پی رد تئوری بقا نیستیم، بسیاری هستیم دستاورد همه ی آن تلاش ها؛ و باقی خواهیم ماند تا دست کم فردایبان بگویند این هم به بارنتسستن سی و نه بار سیاهکل در دامنه البرز.

چهار

بزرگتر از هر کسی و کم تر از همه

اما صورت مسئله را فراموش نکنیم. پیش تر در مقاله های همین تابستان به ورشکستگی اجتماعی و اقتصادی ایران اشاره شده بود. ورطه ی پیش پای کلیت جامعه ایرانی،در رؤس آن این هایند: ۱. تنزل دستگاه دیوانی تا سرحد گانگستریسم بی دروپیکر. ۲. افلاس فزاینده ی کلیت دستگاه سرمایه داری ایران به ویژه سرمایه مالی. ۳. نابودی محیط زیست مردم همچون پیامد دو مورد نخست. ۴. تضعیف فزاینده ساختارهای بازتولید اجتماع. ترجمان این چهار مولفه، به معنای موج مهاجرت های

تاکتیکی یا استراتژیک گروه جنگل؟ هیچ یک.

امروز که بعد از ۳۹ سال به این واقعه نگاه می کنیم، می بینیم که اهمیت تاریخی سیاهکل در بستر تاریخی مشخصی که از آن زیاد سخن رانده شده است، چیزی فرا تر از درهم شکستن فضای پلیسی و اختناق حاکم بر سال های پس از کودتا، نا امیدی نیرو های پیشرو، روشنفکران و مبارزان، و در مجموع فضای راکد سیاسی حاکم بر آن دوران تاریخی با در پیش گرفتن مشی مسلحانه علیه رژیم سفاک پهلوی است. دست زدن به مبارزه مسلحانه در آن دوران معین، سمبل بر نتائیدن ارتجاع و مقهور تنگناهای سیاسی نشدن با دست زدن به قهر انقلابی بود؛ مشی مسلحانه، به روشنی علیه هر گونه رفرمیسم، سازشکاری و جریاناتی بروز کرد که در عمل، هر گونه امکان مبارزه و مقاومتی را منتفی می دیدند و به نوعی تقدیر باوری بیمارگونه مبتلا شده بودند که توان اندیشیدن به هر نوع حرکتی را برای برون رفت از آن شرایط از آنان سلب می نمود. سیاهکل به درستی، آشفته کردن خواب سنگین تاریخ اختناق در اواخر دهه ۴۰ بود که به زایش سیاسی عظیمی در طول مبارزات علیه دیکتاتوری انجامید.

اگر چه سیاهکل یک واقعه یا یک تجربه تاریخی ناب و به



لگام گسیخته در درون کشور و به بیرون از کشور، بیکاری درازمدت و تغییر شکل و میزان بزهکاری و پذیرفته شدن آن، عدم گردش امور روزمره شهری خواهد بود. با فروپاشی زیرساختارهای سراسری و عدم جایگزینی شان با ساختارهای مردمی، ما کم کم شاهد بروز تجزیه و رشد انواع فرقه های مهجور خواهیم بود. ادامه جمهوری اسلامی در ایران برابر با نابودی جامعه ایرانی در محدوده جغرافیایی فعلی آن است. جمهوری اسلامی اما چیست؟ جمهوری اسلامی نه اسلام است و نه ولایت فقیه و نه بورژوازی و نه یک نظام. جمهوری اسلامی خرج پول برای سد بستن به انکشاف دوره ای انقلابی ست که در ۵۷ آغاز گشت. قلع و قمع مردم مسلح در بهمن و اسفند ۵۷ به بهانه ایجاد امنیت و همزمان متشکل کردن لات های بازار و تصفیه کمیته های مردمی در همان اوان، سرکوب و انهدام فعالانه تشکل های مستقل، کم بنیه کردن همه ی نهادهای پاسدار جامعه و محیط زیست و میدان دادن به هرج و مرج حقوقی.

اینها امور گذرای نیستند که در پس آن جمهوری اسلامی به نظام مستقری بدل شود، این ها اجزا ساختاری جمهوری اسلامی اند. یعنی جمهوری اسلامی همین بازتولید این اجزاست. در یک کلام، جمهوری اسلامی ترجمان رابطه بلاواسطه سلاح گرم و پول است. جمهوری اسلامی با مفهوم شهروند سازگاری ندارد چرا که رعیت دوران شاهی را با مفهوم مشتری دولت عوض کرده است. برای رابطه مستقیم پول و سلاح گرم، ایدال همانا نابودی اجتماع و جایگزینی ش با صف طولانی مشتری های گرامی پشت درب بسته ساختمانی در خیابان پاستور است که هرگز در دسترس مردم نخواهد بود. حتی نحوه تفکر و نثر نوشته های ما در زیر این چرخ جاگرنات در حال له شدن است. پس حرکت فعلی حرکتی ست در درجه نخست برای احیا جامعه. آنانی که مفت خورند، آنانی که اندوخته ای دارند و می توانند بگیرزند، این کشتی شکسته را ترک خواهند کرد و از هم اکنون در دبی یا جای دیگر ثروت چپاول شده را به ودیعه نهاده اند. این تنها نیروی کار، به ویژه بخش های کم درآمدتر آن است که جایی برای رفتن ندارند، که همه نفع شان در این است که به تشکل و احراز حقوق خویش دست به کار شود و همباندند که می توانند پیگرترین نیروی اجتماعی برای برساختن فرصت مورد نیاز

یک معنا تکرار ناپذیر بود، اما تلویحا، نقش تعیین کننده ای در مسیر مبارزات ضد استبداد در سال های دهه ۵۰ و تا به امروز ایفا نمود. مهم ترین درسی که از خلال واقعه سیاهکل بر کل روند های سیاسی و مشی های مبارزاتی علیه رژیم پهلوی سایه انداخته است، استراتژیک بودن مساله «سازمان» و مبارزه متشکل علیه فاشیسم، دیکتاتوری یا هر نوع سرکوب عربان است؛ درسی که امروز نیز، در بطن جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران علیه دیکتاتوری اسلامی نیز به یکی از مباحث کلیدی در میان فعالین و توده مردم بدل گشته است.

رادیکالیسم، مبارزه رادیکال، خواسته های رادیکال، رادیکالیزه کردن مطالبات و شعارها و... همه و همه عبارات آشنایی هستند که طی چند ماه اخیر در مباحثات، نوشتارها، گفتگو ها و هرگونه محملی که در باب جنبش ضد دیکتاتوری مردم در آن سخن رانده شده، چه از سوی نیروهای راست و رفرمیست و چه از سوی نیروهای چپ و مترقی بارها به کار بسته شده است. نیروهای راست، علیه آن کمر بسته اند و در مذمت آن سخن سرایی می کنند و نیروهای چپ، هر یک به تعبیری و از ظئی، آن را خصلت پیشرو مبارزات و خواست های اخیر مردم در خیابان های

پیش از انقلاب

برای احیای اجتماعی ایران باشند. اگر یک بهایی، یک کرد، یک کارگر، یک یهودی ایرانی را به بند می کنند، او را می کنند، این ضربه ای نشانه گرفته شده به سمت جامعه است. باید در برابر جنایت علیه مردم در هر مورد به روشنی و فعالانه ایستاد. هر ایدئولوژی ای که ما را به هر بهانه ای، به هر نامی، نسبت به تضعیف اجتماع بی تفاوت کند، در صف دوستان مردم نیست.

این صورت مسئله ربطی به مفهوم هایی همچون «جنبش ضد استبدادی» یا «جنبش ملی در عصر امپریالیسم» ندارد، زیرا مدت هاست که هیچ اقلیمی در آن دوران تاریخی بسر نمی برد. از احمدی نژاد یا مهاجرانی بپرسید، بهتر توضیح می دهند! در این جنبش مسئله ساختار شکنی هم نیست. مصداق واژه ی «ساختارشکنی» که همانند ارزش اضافه کارگران جهان بی حساب در دست مفت خوران ایران می گردد، همین دولت موجود در ایران است که در سی سال گذشته در شنیع ترین شکل ممکن سد راه هرگونه ساختار اجتماعی مردمی بوده است و خود ناتوان از برپایی حتی یک ساختار کارآ. نه! مردم نمی خواهند ساختار بشکنند، می خواهند ساختارهای پایدار بسازند. این مردم نیستند که هرج و مرج طلبند، این دولت ایران است که سراپا، از قانون اساسی تا بانک مرکزی ش بی دروپیکر است. سی سال تکرار کرده اند که بخش عمده نیروی قهرشان یا خودجوش است یا خودسر. راست می گویند، خودسرنند و یک سر بی ربط با جامعه و دغدغه هاش، در خود می جوشند. خودسری اینان را این احیا با خودگردانی مردمان هوشمند عوض می کند. در این راه، هرکسی که به همراهی تن در می دهد و گوهر انقلاب را در بیداری خیابان می جوید و نه در خواب ناز، باید در همین بهمن فروتنانه ابلاغ کار خویش باشد. امروز دستور کار گسترش، احیای اجتماع و ترقی خواهی به دست نیروی کار و برای نیروی کار است. این دستور کار صورت بندی های نوینی را می طلبد، صورت بندی هایی که نه اتحادند و نه محفل منزه طلبان، و نه رئالیسم سیاسی بی ربط به واقعیت مشکل این سرزمین، اتحاد اتحادهایند و همدستی واقع بینانه بر گرد کمینه ای که در آن واحد بیشترین خواسته های همه ی جامعه است.

ایران بر شمرده اند.

اگر بتوان واقعه سیاهکل را به عنوان یک نقطه اوج در تاریخ مبارزات ضد دیکتاتوری ایران دانست، می توان آن را

به عنوان سمبل رادیکالیسم مورد شناسایی قرار داد. اما باید دانست که این رادیکالیسم صرفا وامدار مشی مسلحانه این هسته چریکی نیست. چرا که مشی مسلحانه نیز، اصولیت رادیکال بودن خود را از منبع دیگری دریافت می کند که سیاهکل دقیقا بر همین مبنا سمبل رادیکالیسم ارزبایی می شود و آن، پروسه ایست که از پیش از واقعه، به خود سیاهکل منجر گردید و پس از آن نیز، اگرچه مشی چریکی را بر مبارزات آن دوران مسلط نمود، اما عملا، به ایجاد و رشد سازمان های سیاسی گوناگونی انجامید که با خطوط سیاسی مختلف، مبارزه متشکل علیه رژیم پهلوی را سامان بخشیدند.

وقتی به وضعیت فعلی خود نظاره می کنیم، و تبلیغات جریانات راست و رفرمیست را مورد نظر قرار می دهیم، به رای العین می بینیم که مجموعه تبلیغاتی که این طیف، علیه رادیکالیسم، علیه خشونت ورزی، علیه درگیری

خیابانی مردم با نیروهای سرکوب تا بن دندان مسلح رژیم و نهایتا مقاومت فعال علیه آنان، از طریق رسانه های فراگیرشان بروز می دهند و تمام وقت و با ابزار های مختلف رسانه ای شان بر آن می کوبند، در واقع چیزی فراتر از چیزهاییست که به زبان می آورند. در تمام مدتی که این جریانات، ریاکارانه، سخن از مبارزه شبکه ای و گسترش یافته بدون نقاط اتصال می گویند، همواره می خواهند بحث رهبری جنبش را به وقت دیگری موکول کنند، وقتی از گزاره های متافیزیکی چون هر ایرانی یک رهبر را طرح می کنند و طرح برخی خواست ها که حول آن می توان نیروی عظیمی بسیج کرد (نظیر مساله مقابله متشکل با اعدام) را دائما به تعویق می اندازند، اسم رمز دشمنشان «رادیکالیسم» است و این که تا چه حد برای پیروزی این جنبش مخاطره آمیز است! و در پس پشت آن، آگاهی به این حقیقت نهفته است که این رادیکالیسم، در سطح آگاهانه آن، مبارزه متشکل و سازمان یافته را به همراه دارد که خشم توده ها را در مسیری برای نایل شدن به هدف اصلی، کانالیزه می کند. بنابراین، راست ها و رقمیست ها، تنها فوبیا و ترس مرضی توده های خشمگین را ندارند، آنان، همیشه در طول تاریخ، «سازمان ترسی» داشته اند!

میل دیگری نیز در این جریانات وجود دارد که با مشاهده هر تحرک رادیکالی از سوی مردم ناگهان به فضای رسانه ای می جوشد، و آن، برابر اعلام کردن رادیکالیسم و خشونت ورزی است و نهایتا حکم کردن بر غیراخلاقی بودن هر دو است!

شاید لازم باشد برای بی اعتبار کردن بحث از اخلاقیات هنگامی که از رادیکالیسم در مبارزه سخن می گوئیم، ابتدا از شرّ اخلاق با روایت کانتی آن خلاص شویم که هیچ

به کار طرفداران مبارزه بدون خشونت و تمامی کسانی که جنبش را «دچار» سیندرم رادیکالیسم می بینند نمی آید. هیچ یک از نیروهای سیاسی بورژوازی ایران بدون شک دچار هیچ گونه انقلاب کوپرنیکی در دستگاه نظری خود نشده اند که با یک چرخش عظیم، اکنون محوریت منافع طبقاتی خود را در جهت گیری ها و تبیین های سیاسی در نظر بگیرند! در یک تقسیم بندی کلاسیک اخلاق وظیفه گرا که یکی از شاخص ترین چهره های آن کانت است، تشخیص اخلاقی بودن یا نبودن عملکرد انسان ها را بر عهده عقل سلیم می گذارد و چنین است که اخلاق اساسا مبتنی بر عقلانیت است، آن هم عقلی خود بنیاد. بدین ترتیب عقلانیت کانتی، نه تنها زاینده متافیزیک اخلاق است، بلکه سیاست را نیز به مثابه متافیزیک فرم می دهد و لذا این که در سیاستی که به خشن ترین شکل آن در خیابان ها جاری است، تا چه حد متافیزیک اخلاق موضوعیت دارد، بحثی است که نه روشنفکران لمیده بر صندلی های مخملی شان و نه مردان و زنان سیاست بازی که «مردم» و خواست های آنان برایشان دال های بدون مدلولی است که نهایتا سر از زود بند های طبقاتی شان در می آورد ، بلکه دقیقا، توده های خشم گین که آماج سرکوب، زندان، شکنجه، تجاوز و سال های سیاه فقر و ادبار بوده اند، به درستی تشخیص می دهند و در خیابان ها، در عمل، به نمایش می گذارند...

لذا این که برخی افراد، سازمان ها، گروه ها و رسانه های مختلف اپوزسیون (اردوگاه بورژوازی) هر یک با شیوه و ادبیات خاص خود زبان به مذمت خشونت و انتقاد از شعار ها و رفتارهای ساختارشکنانه مردم معترض نمودند که گویا به واقع این مردم اند که موجب تشدید سرکوب و افزایش خشونت از سوی حکومت می شوند تنها با مجموعه فیلم ها و تصاویر منتشر شده در فضای مجازی که هریک نمایاننده کشتار مردم بی سلاح و رفتارهای

آفتابکاران جنگل مروری بر تاریخچه سیاهکل ۴۹

گلناز خواجه گیری

مرحله به مرحله به این جا رسید و ما اکنون ایستاده ایم برای خواست هایی، که دیگر رای نیست، حق ماست! سهم ماست ! سهم ما از آزادی، از برابری، سهمی که سال هاست از ما دریغ شده و ما حتی در سکوت هایمان فریادش زده ایم.
بهمن، ماه انقلاب، ماه قیام، ماه خون و ماه حرکت است و ۳۹سال پیش در ۱۹ همین ماه، در شرایطی که سرکوب و اختناق پهلوی سراسر ایران را فراگرفته بود گروهی از انسان های آزادی خواه برای شکستن سکوتی که به نظر می رسید شکستی نیست به پا خواستند؛ «گروه جنگل» در شرایطی آغاز به کار کرد که گروه های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هر گونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هرگونه فعالیت اپوزسیون با خشونت تمام متوقف می گردید؛ انبوه عظیم ترس و خفت بر مردم و حتی روشنفکران سنگینی بازدارنده ای به وجود آورده بود. این گروه بر مبنای فعالیت سه تن از کادر های سابق حلقه های مخفی تشکیل گردید بر اساس فعالیت های مقدماتی این سه نفر، ۳۲ نفر از معتقدان راه قهرآمیز در یک گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی کردند. این افراد در این زمان دارای زندگی علنی بودند و همواره در معرض خطر قرار داشتند. به هر حال این گروه که بعدها به گروه جنگل معروف شد در پاییز سال ۴۷ با ۸کادر سازمان داده شد. و تعداد نفرات در فاصله پاییز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر رسید. فعالیت های تدارکاتی از قبیل خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی تهیه نقشه مناطق شمالی ایران اجرای برنامه های شناسایی نواحی کوهستانی شمالی و ایجاد پایگانی اطلاعاتی تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این هنگام «علی اکبر صفایی فراهانی» انسانی مبارز و کوشا به ایران بازگشت. او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضعیت آن دوره به ایران بازگشته بود. هدف او جمع آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستایی بود. و هنگامی که به ایران رسید با گروه آماده ای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که او برای اجرای برنامه اش به آنها نیازمند بود را در اختیار داشت.

بعد از این آشنایی او برای تجهیز گروه سفر دوباره ای به کشورهای عربی داشت. و در بهار سال ۴۹ به ایران بازگشت. از این دوره به بعد کارهای ابتدایی تدارکاتی برای اجرای برنامه منطقه شناسی کوهستان های شمالی ایران به طور جدی آغاز شد. و به منظور حل مساله مالی یکی از شعبات بانک ملی شعبه وزرا مصادره گردید و مبلغ ۱۶۰هزار تومان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت و تصمیمات آذوقه رسانی و ارتباطی سازمان داده شد. در شهریور ۴۹ همه چیز برای حرکت آماده بود، نقشه، سلاح کمری، مسلسل، مهمات، مواد منفجره، تجهیزات انفرادی و جمعی، سیستم ارتباطی و...

در تاریخ ۱۵شهریور ۴۹ دسته ۶نفری پیشگامان کوهستان از دره ای نزدیک به چالوس حرکت خود را به غرب آغاز کرد. قرار های ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که

سبعانه نیروهای پلیس با آنان در خیابان های شهر بود، قابل پاسخ دادن است که در کنار چنین تحلیل های غیر مسئولانه ای به حد کافی خشم برانگیز بود تا بسیاری را به نوشتن در دفاع از لزوم و حق مقاومت مردم و حمایت از حق بدیهی هر انسانی برای دفاع از خود در پاسخ به خشونت و حملات وحشیانه، وا دارد.
شاید تنها آنچه که در پاسخ به کارمندانی نظیر بهنود یا تدارکاتچی هایی نظیر نگهدار و امثالهم جای نوشتن را باز می گذارد، نشان دادن مبنای اخلاقی این تحلیل هاست که بر کدام منافع معین تکیه دارد و آشکار کردن وقایع تاریخی است که عامدانه و فرصت طلبانه توسط سخن گوینان تردستی از این دست قلب می شود و از متن تاریخ موجود، گاندی و ماندلا را چنان که می خواهند (نه به مثابه یک فاکت تاریخی و چنان که بوده) بیرون می کشند.
بنابراین می توان سر ها را بالا گرفت و چشم در چشم اینان دوخت و فریاد کشید: هیچ چیز اخلاقی تر از مبارزه متحد و سازمان یافته مردم علیه دیکتاتوری و فاشیسم نیست!

سیاهکل، تنها یک واقعه سیاسی ناب نبود و رقم زندگان آن نیز اسطوره های دست نیافتنی نبودند...آنان شریف ترین و صادق ترین انسان های عصر خود بودند که حامل پیام تاریخی مشخصی بودند و بدان مطلقا آگاهی داشتند. در شرایطی که شاید همه چیز برای انجام عملیات از منطری زود هنگام و از زاویه ای دیگر، دیر به وقت بود، تنها یک چیز، آنان را به رقم زدن آن حادثه، با حماسه، و «ستاره گان جنگل» شدن، سوق داد، و آن، فریاد کشیدن در شب تاری بود، که امیدی نبود روشنایی صبحی در پی آن باشد... پیامی که از میانه سال ها، به ما یاد آور می شود، که در کوران سرکوب سازمان یافته و اختناق فراگیر، در اوج توحش عریان دیکتاتوری که اکنون به صفت اسلامی نیز مزین گردیده است، «سازمان»، هم استراتژی، هم تاکتیک است...
۹بهمن ۱۳۸۸

هنگام عبور گروه کوه از کوهپایه ها گروه توسط رابطان بومی یا شهر تماس برقرار کنند.
هدف این حرکت از غرب به شرق شناسایی مناطق مرتفع گیلان و مازندران از نظر جغرافیایی و نظامی بود.
قرار بر این شد که پس از تکمیل این شناسایی ابتدایی، که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می داد عملیات نظامی آغاز شود.

این عملیات باید با حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع می شد و افراد موظف بوند بالادرنگ منطقه را ترک گویند تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون بمانند.
زیرا روشن بود که روستاییان درک روشنی از دسته چریکی ندارند و واکنش موافقی نشان نخواهند داد، بلکه تداوم این گونه عملیات هاست که باعث آگاهی آنان خواهد شد.
پس هدف استراتژیک این عملیات بر تغییر اتمسفر سیاسی کشور و طرح عملی مبارزه مسلحانه برای گروه های سیاسی و پایان دادن به جدال چند ساله بر این موضوع بود.

تدارکات لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان در عمل با تکیه به فداکاری و ایمان انقلابی خود برای این کار آماده بودند
مسائل مهمی از قبیل آشنایی و خوگرفتن با مناطق و معابر جنگلی یا کوهستانی، تهیه آذوقه و تهیه ملزومات انفرادی و جمعی به تدریج حل می شد. این ها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان و به خوبی قابل حل بود.
اما لازم بود همزمان با عملیات در کوهستان در شهرستان های شمالی و مرکز عملیات آشنایی عمومی و توده ای با شکل مبارزه گروه مسلح آغاز گردد. اما انرژی و توان گروه جنگل محدود بود و نمی توانست مسائل را به صورت همزمان پیش برد به ویژه که این کادر های شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه ای در آنها از یکی دو نفر تجاوز نمی کرد.

در این زمان لزوم ارتباط گیری با گروه های واقعی الزامی بود. در نتیجه تماس ابتدایی با گروه احمدزاده با ملاحظات شدید امنیتی و بر پایه مسائل تئوریک شکل گرفت.
گروه احمدزاده معتقد بودند مبارزه باید از شهر به روستا منتقل شوند اما گروه دیگر گروه حمید اشرف معتقد بودند که کار شهر و روستا باید همزمان شروع شود و تقدم کار در شهر یک لزوم تاکتیکی و به منظور آشنایی عموم و تاثیر پذیری بیشتر است. در حالی که گروه احمدزاده این مساله را به شکل یک مساله اساسا استراتژیک مطرح می کرد.
در هر حال تماس دو گروه در پاییز ۴۹ بحث بر سر مسائل تئوریک بود و دسته کوهستان هم چنان به غرب پیش می رفت. فرماندهی دسته کوهستان، صفایی فراهانی پیشنهاد شروع عملیات را می داد بالاخص که او بر سرباز گیری از طریق گروه احمدزاده حساب می کرد و به علاوه این گروه امکان ایجاد کارهایی را در شهر مازندران دارا بود که می توانست مسائل دسته کوهستان را حل کند.
در اوایل زمستان ۴۹ توافق عملی دو گروه در شهر بر سر این که در آن زمان باید عملیات در کوهستان پیگیری شود آغاز شد. طولانی شدن مباحثات بین دو گروه شهر، باعث به درازا کشیدن انتظار گروه کوهستان شد و گروه شهری فرصتی دو ماهه از گروه کوه را تقاضا کرد که به دلایلی طبق برنامه پیش نرفت.

در این شرایط فرماندهی گروه کوهستان اعلام داشت که

در نیمه دوم بهمن عملیات را علی رغم نآآمدگی عناصر شهری آغاز خواهند کرد. در نیمه اول دی ماه، «غفور حسن پور» از کادر های جنگل که افسر وظیفه بود در ارتباط دیگری، دستگیر شد، و پس از ۲۰روز شکنجه که کشته شدن وی را در پی داشت سرنخ هایی از گروه جنگل را در اختیار رژیم پهلوی قرار داد. احتمال لو رفتن مسائل، از طرف گروه جنگل در نظر گرفته نشده بود. که این خود اشتباهی بزرگ بود.
انتظار بیش از حد و عدم وجود یک سازمان زیرزمینی محکم شهری در تاریخ ۱۳بهمن نتایج مخرب خود را به بارآورد، در این روز حمله تدارک دیده شده سراسری سازمان امنیت به گروه جنگل آغاز شد و در ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان و ۵نفر در تهران بازداشت شدند.به طوری که از کل کادر شهری گروه جنگل ۵نفر باقی ماندند و شبکه شهری از هم پاشید.
در این زمان دسته کوهستان، با عنصر شایسته ای از گروه احمدزاده به نام فرهودی تقویت شده و تعدادشان به ۹نفر رسیده بود. این گروه در ارتفاعات جنوبی سیاهکل مستقر بودند.
در تاریخ ۱۶بهمن با دسته مستقر در جنوب کوهستان تماس گرفته شد و ضربه های وارده به اطلاع آنان رسیده بود. این در حالی بود که کسی از دستگیری «هوشنگ نیری» که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود خبری نداشت و او نیز نمی دانست که نیروها در جنوب کوهستان موضع گرفته اند.
پس نیروهای جنوبی تصمیم گرفتند او را مطلع سازند و باعث فرارش شوند. به همین جهت «هادی خداینده لنگرودی» به خانه هوشنگ نیری که زیر نظر ژاندارمری بود رفت و پس از درگیری با نیروهای رژیم، دستگیر شد. صدای تیراندازی باعث مطلع شدن نیروهای مستقر در کوهستان شد لذا آنها در شامگاه ۱۹ بهمن از موضع خود خارج شدند و پس از تصاحب یک اتوبوس به پاسگاه ژاندارمری و پُست جنگل حمله کردند. حاصل این حمله آزاد کردن رفیق زندانی و مصادره ۹قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود. در فاصله ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند ۴۹ دسته کوهستان مورد حمله متمرکز رژیم پهلوی قرار گرفت. آنها دلیرانه مقاومت کردند و بیش از ۶۰ افسر و درجه دار را از پای درآوردند.

هنگامی که ۴نفر از گروه کوه برای تامین آذوقه به انبار خانه هوشنگ نیری رفته بودند به علت موقعیت طبیعی و بی برگی درختان در زمستان توسط هلی کوپتر های رژیم شناسایی شدند. گروه کوهستان ۴۸ ساعت در برابر دشمن مقاومت کرد. دو نفر با عملیات فدایی و بستن نارنجک خود و چند نفر از عوامل رژیم پهلوی را نابود کردند . دو نفر به اسارت در آمدند و یکی از افراد چند روز بعد در ۸اسفندماه در حوالی یک روستا نیمه جان پیدا شد. در نتیجه از دسته ۹نفری، ۷نفر به اسارت درآمدند. دو تن به شهادت رسیدند و در مجموع از گروه ۲۲ نفره ۱۷ نفر دستگیر شدند. که سیزده نفر از آنها در تاریخ ۲۷اسفندماه ۴۹ تیرباران شدند. و تنها ۵نفر از این گروه زنده ماندند.
هرچند شاید آنها به ظاهر نتوانستند به اهداف متصور خود دست یابند، ولی این فریاد آغاز کننده فریادهای آتی مردم شد. و با به هم پیوستن این فرایند ها انقلاب بهمنی شکل گرفت.
حال بعد از گذشت ۳۹سال، ما ایستاده در شرایط جدید تاریخی در جنبشی قرار داریم، که فریاد های پیوسته مان، از پشت سرکوب و گلوله در دنیا پیچیده است.
پس بر ماست که تاریخ خون بار خود را بدانیم کاستی ها و قوت هایش را بشناسیم و از آن درس بگیریم و آن را فرا راه خود بگذاریم. مردمی که به تاریخ خود مسلح باشند، راه را از بیراهه فریب باز می شناسند.

سرانجام:

(پاره ای دیگر از ضیافت)

مادران

در طلبِ شما

عشق های از یاد رفته را بازآفریده اند،

که خون شما

تجربه ای سربلند بوده است...

